

بررسی تطبیقی مؤلفه‌های رمانتی‌سیسم در اشعار نادر نادرپور و آلفرد دو موسه

فاطمه اسلامی مقدم^۱

محمد رضا فارسیان^۲

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۲۰

چکیده

در اواخر قرن هجدهم با ظهور رمانتی‌سیسم در اروپا، جنبشی فراگیر در ایران نیز به وجود آمد. در این میان آثار ادبی شاعران رمانتیک همچون هوگو، لامارتین و موسه تأثیر بسزایی بر روی اشعار شاعرانی از جمله فروغ فرخزاد، فریدون تولگی و نادر نادرپور در ایران داشت. شاعران رمانتیک از مضامینی همچون عشق، طبیعت، تنهایی، مرگ و... در اشعارشان استفاده می‌کردند. آلفرد دو موسه، یکی از آن شاعرانی بود که به هیجانانگیزی قلبی و عاطفی خود اهمیت داده و از این مضامین در اشعار خود بسیار استفاده کرده است. از آنجایی که نادرپور در رشته‌ی زبان و ادبیات فرانسه در کشور فرانسه تحصیل کرده، شاید بتوان گفت کمابیش با مکتب و آثار شاعران رمانتی‌سیسم در ارتباط بوده و از آن‌ها بهره‌جسته است. در پژوهش حاضر، برآنیم تا بدانیم نادرپور از کدام یک از مؤلفه‌های رمانتی‌سیسم در سرودن اشعار خود بهره‌برده و الهام‌پذیرفته است؟ کدام شاعر رمانتیک اروپایی را منبع الهام خود می‌دانسته است؟ در این مقاله، اشعار نادرپور را با اشعار و به خصوص قطعات «شب‌ها»ی آلفرد دو موسه بر اساس مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی مقایسه می‌کنیم و الهام‌پذیری نادرپور را از مکتب رمانتی‌سیسم به روش تحلیل و آنالیز شعر و مقایسه تطبیقی مورد بررسی قرار می‌دهیم. نتیجه‌ی مقاله‌ی حاضر، این است که هر دو شاعر در اشعار خود، مؤلفه‌های مشترکی از مکتب رمانتی‌سیسم همچون تنهایی، عشق، طبیعت، مرگ و بیماری قرن را به کار برده‌اند که با توجه به پیدایش رمانتی‌سیسم، ابتدا در اروپا و سپس در ایران، تأثیرپذیری نادرپور از اشعار موسه، مشهود است.

واژگان کلیدی: رمانتی‌سیسم، طبیعت، تنهایی، نادر نادرپور، آلفرد دو موسه.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فرانسه، دانشگاه فردوسی مشهد. رایانامه: fatemeh.eslamimoghadam@mail.um.ac.ir

^۲ - دانشیار گروه زبان فرانسه دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده‌ی مسؤول)، رایانامه: farsian@um.ac.ir

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

اصطلاح رمانتی‌سیسم ضمن مترادف بودن با رویاگرایی، عشق‌گرایی، تمایل به افکار لطیف، شاعرانه و... در بحث مکتب‌های ادبی معنا و مفهوم گسترده‌ای دارد و همواره مکتبی ادبی-هنری-فلسفی و حتی سیاسی بوده است و اگرچه نمی‌توان تاریخ دقیقی برای شروع آن تعیین کرد؛ اما اولین جرقه‌های پیدایش آن در نیمه‌ی دوم قرن هجده میلادی زده شد. در آن زمان به دلیل تغییر و تحول در شرایط اجتماعی و سیاسی و در پی آن واقعه‌ی انقلاب کبیر فرانسه، گروهی پدیدار شدند که از رعایت اصول و قواعد خشک و سخت‌گیرانه‌ی کلاسیسیسم که از دو سده قبل آن هنوز پابرجا بود، کناره‌گیری می‌کردند. آن‌ها بر خلاف عقل‌گرایی دوران روشنگری، اهمّیت زیادی برای «من فردی» خود قائل می‌شدند و توجه زیادی به فردگرایی نشان می‌دادند، زندگی فردی و مشخصی داشتند و تحت تأثیر محیط و عصر خود بودند؛ بدین شکل کاملاً خود را آزاد می‌دانستند که زندگی را به شیوه‌ی خویش تعبیر و تفسیر کنند. پس تصمیم گرفتند سبکی برگزینند که در آن به بیان احساسات خود از قبیل درد و رنج دوران، غم و اندوه ناشی از تنهایی، درد فراق از معشوق، ترس از زمان، نزدیک شدن به مرگ، نوستالژی کودکی، طبیعت و... بپردازند. «رمانتیسم» گرایش عمدی به تخیل، ذهنیت و تجربه‌ی شخصی در برابر خرد تقلیدی، واقعیت‌های سطحی و عینی و نیز ضدیت با اشرافیت و سرمایه‌داری در زمان خود بوده است.» (تسلیمی، ۱۳۹۶: ۱۱۳)

ناگفته نماند که مکتب رمانتی‌سیسم از آلمان شروع شد و سپس به انگلستان راه پیدا کرد. «پس از مدّتی در سال ۱۸۳۰ وارد فرانسه، اسپانیا و روسیه گردید و تا سال ۱۸۵۰ بر ادبیات اروپا حاکم بود.» (سیدحسینی، ۱۳۷۶: ۱۷۷)؛ پس از پیدایش رمانتی‌سیسم در اوایل قرن نوزده در آلمان (۱۸۰۲)، این مکتب به تدریج پا به عرصه‌ی ادبیات فرانسه گذاشت. پس از انقلاب کبیر فرانسه و افزایش انتشار مجلات و روزنامه‌ها، نسل جدیدی از شاعران و نویسندگان همچون هوگو، لامارتین، آلفرد دو موسه و... ظهور کردند که پیرو اصول خشک کلاسیک‌ها نبودند. سردمدار این مکتب، ویکتور هوگو و کوچکترین عضو آن آلفرد دو موسه است که در شعر «رولا» در همین باره می‌گوید: «من، خیلی دیر وارد یک دنیای بسیار قدیمی شدم.» از آنجایی که رمانتی‌سیسم، تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین مکاتب ادبی جهان شد، بدون شک، تأثیرات شگرفی بر ادبیات جهان برجا نهاد و بالطبع با تأخیری طولانی به شرق و ایران رسید که می‌توان گفت پس از آن رگه‌هایی از رمانتی‌سیسم در برخی آثار ادبی فارسی یافت شد. بدین شکل که بعد از مشروطیت، رمانتی‌سیسم ایرانی با نیما یوشیج شروع شد و به دنبال آن شاعران دیگری همچون فریدون مشیری، هوشنگ ابتهاج، فروغ فرخزاد و نادر نادرپور از این مکتب تأثیر پذیرفتند و اشعاری با

درون‌مایه‌های رنج، تنهایی، مرگ، حسرت عشق و... که از مؤلفه‌های کلیدی مکتب رمانتی‌سیسم به شمار می‌آیند، سرودند.

در ایران با ترجمه‌ی آثار ادبی غرب و تحت تأثیر شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان، جرقه‌های «شعر نو» که موضوع و محتوای آن برگرفته از رمانتی‌سیسم اروپا بود، با نیما یوشیج زده شد؛ موضوع قطعه‌های «افسانه‌ی نیما» و «ای شب» شاید همان «رنج قرن» تعریف شده در آثار لامارتین، موسه و... باشد. «افسانه‌ی نیما»، مانیفست شعر رمانتیسم است. «شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۵۴»؛ پس از کودتای ۱۳۳۲ می‌توان گفت به نوعی غم و اندوه از مرگ و میر در دل جامعه شکل گرفت، مؤلفه‌هایی که همیشه در مکتب رمانتی‌سیسم حرفی برای گفتن دارند. «اندوه و ناامیدی در آثار رمانتیک جلوه‌ای برجسته دارد. شاید بتوان اندوه و ناامیدی را مشهورترین صفت رمانتیک‌ها برشمرد.» (جعفری، ۱۳۷۸: ۸۴)؛ رمانتی‌سیسم در ایران، بیشتر در آثار شاعران شعر نو ظاهر شد؛ اما در دو شاخه، مسیر خود را ادامه داد. «اولی، غیر سیاسی، عاشقانه، برکنار از دغدغه‌های اجتماعی و اندیشه‌های انقلابی است؛ و دومی به فعالیت اجتماعی، مبارزه، سیاست، عشق به آزادی، انقلاب و اهداف انقلابی اصالت می‌دهد.» (زرقانی، ۱۳۹۴: ۲۱۹)؛ بدین ترتیب بعد از نیما یوشیج و شاعرانی همچون فریدون توللی، فروغ فرخزاد و فریدون مشیری که از پیشگامان رمانتی‌سیسم در ایران بودند، به نادر نادرپور می‌رسیم که جهانش را شاعرانه و برگرفته از مضامین رمانتی‌سیسم توصیف می‌کند.

۱-۲- پرسش‌های پژوهش

یکی از چهره‌های شاخص جریان ادبی رمانتی‌سیسم در دهه‌ی سی، نادر نادرپور است؛ او، تحصیلات خود را در رشته‌ی زبان و ادبیات فرانسه در دانشگاه سوربن پاریس گذراند و با زبان فرانسه، آشنایی خوبی داشت. تحصیلات او در این رشته و در کشور فرانسه، مسبب آشنایی او با مکتب و آثار رمانتیک‌ها بود. در مقاله‌ی حاضر به بررسی مهم‌ترین جلوه‌های رمانتی‌سیسم در سه مجموعه اشعارش از جمله «شعر انگور»، «گیاه و سنگ نه، آتش» و «مجموعه اشعار» می‌پردازیم و با ارائه‌ی نمونه‌هایی از مؤلفه‌های رمانتی‌سیسم مشترک در اشعار موسه و نادرپور، توان هنری نادرپور در تأثیرپذیری از الگوی فرانسوی را نشان می‌دهیم. اخیراً پژوهش‌هایی با موضوعات کلی و یا تطبیقی همچون رمانتی‌سیسم و تأثیر آن بر شاعران ایرانی انجام شده است؛ اما کمتر پژوهشی توانسته به وضوح به توضیح مؤلفه‌های رمانتی‌سیسم و پیدا کردن تأثیر و ارتباطی مستقیم بین یک شاعر فرانسوی و ایرانی بپردازد. از این روی در این پژوهش می‌خواهیم بدانیم نادرپور از کدام یک از مؤلفه‌های رمانتی‌سیسم در سرودن اشعار خود بهره برده و الهام پذیرفته است؟ کدام شاعر رمانتیک اروپایی را منبع الهام خود می‌دانسته است؟ و چه شباهت‌های درون‌مایه‌ای میان اشعار او و اشعار شاعر اروپایی پیرو مکتب رمانتی‌سیسم مورد بحث، آلفرد دو موسه وجود دارد؟

۳-۱- پیشینه‌ی پژوهش

مکتب رمانتی‌سیسم در اروپا و ایران، جایگاه ویژه‌ای دارد. از آن جهت نویسندگان زیادی، هم در اروپا و هم در ایران به تحلیل و گفتگو راجع به رمانتیک‌های فرانسه و هم‌تایان آن‌ها در رمانتی‌سیسم ایرانی پرداخته‌اند. در این میان، آلفرد دو موسه و نادر نادرپور، هریک در ادبیات فرانسه و فارسی چنان زبانه زدند که برای اندیشه‌ها و آثار هر کدام نیز تحلیل‌ها و مقاله‌ها و ترجمه‌هایی چاپ و منتشر شده است. از جمله مقاله‌ی «بررسی مقایسه‌ای عنصر تنهایی در اشعار نیما یوشیج و آلفرد دو موسه، شاعر رمانتیک فرانسوی» از دکتر خلیل نعمت در سال ۱۳۹۱ که به بررسی تنهایی و ناامیدی و به طور کلی درد و رنج قرن در اشعار این دو شاعر می‌پردازد؛ همچنین شباهت‌های آن‌ها را به جهت هم‌صحتی با همزاد خیالی که همانا تنهایی است، نشان می‌دهد. مقاله‌ی «برخی از معانی رمانتیستی در شعر نادرپور» از علی دلارامی و مریم خلیلی جهان‌تیغ در سال ۱۳۸۹ که به گرایش‌های رمانتیستی اشعار نادرپور از جمله بازگشت به کودکی، طبیعت‌ستایی، نوستالژی و... می‌پردازد. مقاله‌ی «تأثیر و نفوذ رمانتیک هوگو، موسه و لامارتین بر افسانه‌ی نیما» از دکتر آسیه ذبیح‌نیا عمران در سال ۱۳۹۱ که به بررسی نشانه‌های مکتب رمانتی‌سیسم هوگو، موسه و لامارتین از جمله عشق و خستگی از آن، طبیعت‌گرایی، پناه به خاطرات گذشته و... در منظومه‌ی «افسانه‌ی نیما» می‌پردازد. مقاله‌ی «نقد و بررسی رد پای شب‌های موسه بر افسانه‌ی نیما» از میرجلیل اکرمی و مسعود دهقانی در سال ۱۳۹۳ که الگوپذیری نیما در سرودن منظومه‌ی «افسانه» از قطعات شب‌های آلفرد دو موسه به جهت استفاده از مضامین مشترکی همچون عشق، عاطفه، تخیل و... را نشان می‌دهد. بررسی تطبیقی رمانتیسم در اشعار نادرپور و بدرالشاگرد السیاب از اسماعیل نادری و لیلی اسداللهی در سال ۱۳۹۳ که به بررسی مضامین مشترک رمانتی‌سیسم از جمله تنهایی، طبیعت، اعتراض به ناهنجاری‌های جامعه و... در اشعار این دو شاعر معاصر عرب و ایرانی می‌پردازد. با این همه تاکنون مقایسه‌ی مؤلفه‌های رمانتی‌سیسم در اشعار موسه و نادرپور انجام نشده است و در هیچ کتاب و مقاله‌ای از آن صحبت نشده است.

۴-۱- روش پژوهش

در این مقاله، جنبه‌های رمانتیکی اشعار این دو شاعر بر اساس روش کتابخانه‌ای بررسی و نوشته شد و نگارندگان، پس از مقایسه‌ی اشعار این دو شاعر از حیث همسانی با مکتب ادبی رمانتی‌سیسم فرانسه با استفاده از روش تحلیل محتوا به توصیف و بیان مطالب و مقایسه‌ی آن‌ها پرداخته‌اند.

۲- مبانی نظری پژوهش

۱-۲- رمانتی‌سیسم

۲-۲- پیدایش رمانتی‌سیسم در اروپا

تاریخچه‌ی حضور واژه‌ی «رمانتی‌سیسم» در ادبیات به قرن‌ها پیش برمی‌گردد. «در قرون وسطی «رمانس» به زبان بومی جدیدی دلالت می‌کرد که از لاتین مُنشعب می‌شد، [. . .] در قرن هفدهم در انگلستان و فرانسه رمانس به معانی موهن، تَفَنّی، غریب و [. . .] اشارتی ضمنی داشت. [. . .] در آلمان اصطلاح رمانتیک را برای اولین بار فردریش شلگل در متون ادبی به کار برد. [. . .] مادام دواستال [. . .] اوست که اصطلاح «رمانتیک» را در متون ادبی فرانسه رایج ساخت.» (ثروت، ۱۳۸۲: ۴۱)

نهضت رمانتی‌سیسم به یکباره به وجود نیامد؛ بلکه گرایشی متفاوت نسبت به عقاید و اصول قرن هفده بود که برای تبدیل شدن به یک مکتب سال‌ها به طول انجامید. طبق دسته‌بندی رنه ولک در جلد دوم کتاب تاریخ نقد جدید (ولک، ۱۳۸۸) جرعه‌های رمانتی‌سیسم در اواخر قرن هجده میلادی ابتدا در آلمان با منتقدان و نویسندگانی همچون فردریش شلگل، شلینگ، نوالیس و . . . زده شد. همان طور که شلگل در نقدهایش در مورد ابتدایی‌ترین اصول این ادبیات این گونه می‌گوید: «. . . هنر رمانتیک، برعکس، مقایسه مداوم متضادترین امور را لذت‌بخش می‌داند.» (برونل و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۰)؛ عناصر رمانتی‌سیسم سپس به انگلیس راه یافت و در آثار شاعرانی همچون کولریج و کیتس نمود پیدا کرد و در نهایت به شکل ادبیاتی ریشه‌دار در فرانسه و در آثار مادام دواستال، شاتوبریان، هوگو و . . . تجلی کرد، (مادام دواستال) خواستار ادبیاتی بود رسته از قید الزام‌های مکتب کلاسیک، که نتیجه‌اش خفه کردن احساسات والا و خشکانیدن سرچشمه‌ی اندیشه‌ها بوده است.» (برونل و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۰)

بعضی از اصول و قواعد مکتب رمانتی‌سیسم در ضدیت با مکتب کلاسیسیسم بود؛ در واقع عواطف، احساسات و شهود قلبی جایگاهی بالاتر از عقل داشت و زندگی در خیال و رؤیا سپری می‌شد؛ همچنین عبارت معروف «هنر برای هنر» از اعتقادات رمانتی‌سیسم و بر خلاف تفکرات کلاسیسیسم که هنر را در راستای خدمت به دانش تعریف می‌کردند، بود. در نهایت، منبع الهام مکتب رمانتی‌سیسم، آثار مربوط به ادبیات قرون وسطی و رنسانس بود؛ در حالی که کلاسیسیسم آثار یونان باستان را الهام‌بخش خود می‌دانست. «در برابر دوره‌ی بسته‌عهد باستان، نظام متجدّدان قرار دارد که مستعد پیشروی نامحدود و متضمّن «اشتیاق» سیرناشدنی است- این واژه بعداً به صورت یکی از محرک‌های رمانتیسم درآمد.» (ولک، ۱۳۸۸: ۲۰)؛ به دوره‌ای که مخالف کلاسیسیسم و قبل از عصر رمانتیک در فاصله‌ی سال‌های ۱۷۴۰ تا ۱۷۸۰ به وجود آمده بود، پیش‌رمانتیک می‌گویند که ویژگی‌های آن صحبت از عواطف و احساسات بود. «اساس این نهضت ادبی بر تخیل فردی و خلاقیت بر اساس تخیل بود و در واقع عکس‌العملی بود در برابر مکتب کلاسیسیسم که با زبانی کلیشه‌ای می‌خواست اخلاقی محدود را تعلیم دهد.» (نادری و اسداللهی، ۱۳۹۳: ۵۰۰)؛ پیدایش رمانتی‌سیسم به عوامل اجتماعی، صنعتی، سفر به مشرق‌زمین و . . . نیز بستگی داشت. عوامل اجتماعی همچون انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی، نقش بسزایی در تغییر فرهنگ و عقاید و تفکر

مردم داشت که در پی آن ادبیّاتی متناسب با آن دوره به وجود آمد؛ البته دلیل دیگری بر پیدایش این مکتب وجود دارد که می‌توان آغاز سفر به شرق و آشنایی با شاعرانی همچون فردوسی، عطار و سعدی را یکی از مهم‌ترین آن‌ها برشمرد. «از آنجا که پیروان مکتب رمانتیسم به چیزهای مرموز، شگفت، رؤیایی، خیال‌بافانه و اشرافی علاقه‌مند بودند، شرق، و به ویژه ایران، می‌توانست جاذبه‌های فراوانی برای شاعران و نویسندگان غربی داشته باشد.» (ثروت، ۱۳۸۲: ۴۴)

نویسندگان، فیلسوفان و منتقدان بسیاری در ارزش بخشیدن به مکتب رمانتیسیسم نقش داشتند؛ شاعران رمانتیک فرانسه همچون هوگو، لامارتین و موسه، تحوّل شگرفی در ادبیّات به خصوص در زمینه‌ی شعر به وجود آوردند. شعر رمانتیک از عواطف و احساسات بسیار سخن می‌گوید که در واقع واکنشی به شرایط آن دوره است. «تفاوت شعر رمانتیک با کلاسیکی در تمایلی است که به آمیزه‌های ناگشودنی اصداد دارد: طبیعت و هنر، شعر و نثر، جد و هزل، حافظه و شهود قلبی، روحانیت و شهوانیت.» (ولک، ۱۳۸۸: ۷۶)؛ شاعران رمانتیک به درون خویش سفر می‌کردند و دنیای تازه‌ای می‌آفریدند؛ زیرا پس از انقلاب، مردم انتظار عصری شکوفا، بی‌عیب و نقص و مملو از آرامش داشتند و چون انتظاراتشان برآورده نمی‌شد، به تنهایی و ناامیدی روی می‌آوردند. این گونه بود که عبارت معروف «رنج قرن» که نشان‌دهنده‌ی رنج و افسردگی و ناامیدی نسبت به آینده در روح و روان جوانان آن دوره بود، به وسیله‌ی شاتوبریان در اثر «رنه» در سال ۱۸۰۲ و کمی بعدتر به دست آلفرد دو موسه در اثر «اعترافات یک کودک زمانه» در سال ۱۸۳۶ استفاده شد. آن‌ها همچنین به مضامینی همچون بازگشت به گذشته، جستجوی آرامش در طبیعت و یا حتی مرگ روی آوردند و به تدریج این چنین مضامینی در اشعار پدیدار شد.

۲-۳- رمانتیسیسم در ایران

رمانتیسیسم در ایران کم‌ویش تحت تأثیر رمانتیسیسم اروپا و فرهنگ دنیای غرب به وجود آمد. «ادبیّات جدید فارسی، هم از طریق ترجمه‌ی آثار ادبی غرب و استفاده‌ی مستقیم شاعران و نویسندگان از این آثار از غرب تأثیر پذیرفته است و هم از لحاظ سیر تحولات اجتماعی و تاریخی برخاسته از جهان جدید و مناسبات خاص آن، تا حدودی با غرب همانندی دارد.» (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۴)؛ گسترش شهرنشینی به هم ریختن طبقات اجتماعی، اعزام دانشجویان به خارج از کشور، تأسیس چاپخانه، دارالفنون و مدارس، نشر و ترجمه‌ی کتاب‌های فرنگی و... از جمله عوامل تأثیرگذار در گسترش ادبیّات و در نتیجه به وجود آمدن مکتب رمانتیسیسم بود. در واقع پیدایش این مکتب با تغییری شگرف همراه بود. «گویا ظهور رمانتیسم همراه با گذر از سنت به تجدّد است که در عصر نوجویی و دگرگونی ادبی رگه‌های رمانتیسم در ادبیّات جدید فارسی جلوه می‌نماید.» (خلیلی و دلارامی، ۱۳۸۹: ۲۹)

در آن زمان در میان نویسندگان و شاعرانی که با ادبیات دنیای غرب از جمله فرانسه آشنا بودند و شاید بتوان گفت که از آن تأثیر می‌پذیرفتند می‌توان به نیما یوشیج به عنوان سردمدار این گرایش یاد کرد. «شعر رمانتیک ایرانی که متأثر از شاعران رمانتیک اروپا است، از نیما آغاز می‌شود که وی نیز متأثر از رمانتیسم فرانسه است.» (آل بویه و مدبری، ۱۳۹۰: ۵)؛ پس از نیما یوشیج می‌توان به فروغ فرخزاد، فریدون مشیری و نادر نادرپور اشاره کرد. نادرپور از شاعران دهه‌ی سی است که ویژگی‌های رمانتیک در اشعار او بسیار دیده می‌شود؛ «شعرهای نادرپور، اغلب احساسی و عاطفی است بدون پشتوانه‌ی اندیشه در پس آن.» (جمشیدیان، ۱۳۸۵: ۹۳)؛ اشعار او، رنگ و بویی عاطفی و احساسی دارد و ارکان رمانتی‌سیسم از جمله تنهایی، انزوا، عشق، طبیعت، ناامیدی، مرگ، بیماری قرن و... بسیار در آن دیده می‌شود.

نادرپور همچنین به جهت تحصیل در فرانسه و آشنایی با این زبان تأثیر بسزایی در ترجمه‌ی شعر فرانسه به فارسی و بالطبع پیدایش رمانتی‌سیسم در ایران از طریق ترجمه داشته است. مصداق بارز آن، کتاب «از رمانتیسم تا سوررئالیسم» دکتر حسن هنرمندی است که در سال ۱۳۳۶ به چاپ رسیده است و در آن ترجمه‌های فراوانی از اشعار فرانسوی به همّت نادرپور آمده است که این مهم می‌تواند مزید بر علت پیدایش و گرایش به رمانتی‌سیسم در ایران و آشنایی شاعران ایرانی با این مکتب باشد.

۳- تحلیل داده‌ها

۳-۱- مؤلفه‌های کلیدی رمانتی‌سیسم

با توجه به تأثیرگذار بودن مکتب رمانتی‌سیسم، سبک و سیاقی جدید در نگارش آثار ادبی شروع شد. نویسندگان و شاعران رمانتیک، کم و بیش مؤلفه‌ها و مضامینی تبیین کردند و از آن در سرودن اشعار خود و یا نوشتن رمان‌ها و کتاب‌های خود بهره می‌بردند. به اقتضای آن دوره، مضامین برگرفته‌شده، بسیار زیاد بودند؛ اما مهم‌ترین آن‌ها که در اشعار این دو شاعر نمود پیدا کردند، عبارت‌اند از: تنهایی، فراق معشوق، بازگشت به طبیعت و یأس و ناامیدی که گاهی منجر به حالتی بیمارگونه و تفکر راجع به مرگ می‌شد.

۳-۲- تنهایی

«آلفرد دو موسه، نویسنده‌ای است که تنهایی را با تمام وجود حس می‌کند و این احساس را دارد که در جامعه‌ای زندگی می‌کند که مادّیگرا، سازشکار و تک‌بعدی است، جامعه‌ای که حاشیه بودن را دوست ندارد، جامعه‌ای که هیجانانگیزی و عاطفی را انکار می‌کند، جامعه‌ای که برای احساسات عمیقی که بیانگر ناامیدی یا اندوه درونی است، اهمیتی قائل نمی‌شود.» (نعمت، ۱۳۹۱: ۲۷)؛ در شعر «شب اکتبر» از مجموعه شعر «شب‌ها»، شاعر از تنهایی خود می‌گوید. در این شعر او به ظاهر از تنهایی خود ناراضی نیست؛ از این که دوباره به کار و زندگی خود برگشته، اگرچه تنها، خوشحال است و آن را عزیز می‌شمارد و گویی علیه جامعه‌ای که حق داشتن حس تنهایی را از او می‌گیرد، می‌ایستد:

«خداروشکر که باز بدین دفتر قدیمی خویش باز گشته‌ام. باز به سراغ روزهای کار آمده‌ام که تنها روزهای ثمربخش زندگانی من بودند. سراغ تنهایی و خاموشی آمده‌ام که برای من از هر چیز عزیزترند.» (شفا، ۱۳۳۲: ۲۹)

موسه در شعر «شب دسامبر»، تنهایی خود را از طریق گفتگویی با فرشته‌ای خیالی به تصویر می‌کشد. این موجود خیالی در تمامی مراحل زندگی‌اش، کنار او بوده؛ ایام بچگی، شکست عاشقی، دوران خوش گذرانی و... شاعر بارها از او می‌پرسد که «تو کیستی؟» در نهایت همان شخص مرموز، آن الهه، آن فرشته، آن برادر و آن همزاد پاسخ می‌دهد که کسی نیست جز «تنهایی». موسه، تنهایی‌اش را به شیوه‌ی خاص خود بیان کرده و در قالب یک مکالمه‌ی خیالی، همزاد خود را «تنهایی» دانسته است. این موضوع از طرفی خبر از درد و رنج روح آزرده شاعر می‌دهد و از طرفی توانایی شاعر بر بازیابی خویش و غلبه بر این تنهایی را نشان می‌دهد. موسه از خلال این مکالمه می‌گوید که واقف به تنهایی خویش است؛ با این حال، آن را در تمامی دوران زندگی‌اش برگزیده است:

«شاعر: در دورانی که شاگرد دبستان بودم، شبی در تالار خاموش خانه‌ی خودمان بیدار نشسته بودم. کودکی بینوا و سیاه‌پوش که همچون برادری با من شباهت داشت، آمد و در برابر من پشت میزم نشست. [...] هنگامی که در آستانه‌ی پانزده سالگی بودم، [...] در آن سن که جوانان، داستان عشق را آسان باور می‌کنند، [...] در آن دورانی از عمر که عشق، جای خود را به هوسبازی می‌سپارد، [...] هر جا که بر زمین نشستیم، همه جا در سر راه خود، بینوای سیاه‌پوشی را دیدم که کنار من نشست و همچون برادری با من شباهت داشت. [...] که هستی، برادر جان؟ که هستی که فقط در روزهای اندوه و اشک به سراغ من می‌آیی؟

الهام: [...] از من مخواه که دست به دست تو بدهم؛ چنین کاری را نمی‌توانم کرد؛ زیرا من «تنهایی» نام دارم.» (شفا، ۱۳۳۲: ۱۸-۱۱)

نادرپور نیز مانند موسه گرچه از تنهایی رنج می‌برد، همیشه خود را فردی تنها می‌دانسته است. همان طور که موسه، تنها موجود باقی مانده برای خود را همزاد خیالی‌اش که همانا تنهایی است، می‌داند، نادرپور نیز بارها در اشعار مختلف از این که دیگر چیزی در زندگی برایش باقی نمانده، شکوه و شکایت می‌کند و به انزوا روی می‌آورد. او چه در دوران جوانی چه پیری، چه زمانی که در وطن بود و چه در غربت، از تنهایی‌اش می‌گوید؛ همچون موسه که چه در کودکی، چه نوجوانی، چه زمان عاشقی و... تنهایی همراه او بوده است. در شعر «دیگر نمانده هیچ»، نه شاعر کسی را آشنا می‌بیند و نه کسی خبر از او می‌گیرد. او در این شعر همان گونه که عنوان شعر نشان می‌دهد، تنهایی‌اش را این گونه می‌سراید:

«تنها شدم که هیچ نپرسم نشان کس

تنها شدم که هیچ نگیرم سراغ خویش» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۱۶۶)

او چندین سال در خارج از کشور تحصیل و زندگی کرد و غم غربت خود تجلی تنهایی است؛ این که نادرپور، سال‌ها در خارج از کشور می‌زیسته، می‌تواند تنهایی او را توجیه کند. او، کسی را لایق هم‌صحبتی خود نمی‌بیند و همه را بیگانه می‌پندارد؛ به طرزى که حاضر است با خود در آینه صحبت بکند اما با هر کسی معاشرت نکند. همان طور که موسه از شدت تنهایی با خودش (همزاد خیالی اش) صحبت می‌کند و از تنهایی و بی‌کسی اش می‌نالند، در عین حال با این مکالمه‌ی خیالی به نوعی بر این حس خود غلبه می‌کند و می‌خواهد دست به دست تنهایی اش بدهد. نادرپور نیز در این شعر، اگرچه کمی دل آزرده‌گی اش را به زبان می‌آورد، به نوعی نشان می‌دهد که گاهی تنهایی خود را ترجیح می‌دهد و به آن پناه می‌برد. او باز هم بهتر می‌داند که این گونه ادامه دهد و با هیچ کس سر سخن باز نکند؛ همان طور که در «زیر آسمان باختر» به کرات از تنهایی اش می‌گوید و گویی راضی به این تنهایی است:

«این جا، مرا چگونه توانی یافت؟

من، از میان مردم بیگانه

کس را به غیر خویش نمی‌بینم

تصویر من در آینه، زندانی است

من، خیره در مقابل آن تصویر

می‌ایستم که با همه ننشینم» (همان، ۷۸۵)

۳-۳- عشق زمینی

عشق‌های موسه و بیان آن‌ها به شیوه‌ای احساسی و غزل‌گونه در بیشتر اشعار او دیده می‌شود. «اهمیت احساسات توضیح می‌دهد که تجلیات زندگی فعال در «روان‌شناسی» رمانتیک، مقامی ممتاز و گزین دارد. مقدم بر هر چیز، عشق: نه ساختار مستدل و تعقلی، نه انگیزش هوس پرستی؛ بلکه اصل الهی است؛ آن چنان که موسه در پی شاعران آلمانی، آن را بدین سان بیان می‌کند: عشق، همان ایمان است؛ عشق، مذهب سعادت عالم خاک است.» (برونل و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹)

او، احساسات خود را در فضایی عاطفی و خیال‌انگیز توصیف می‌کند و اکثر اشعار خود را به یاد دوران عاشقی اش با ژرژ ساندر و البته عشق ناکامشان نگاشته است. «ژرژ ساندر در بهار سال ۱۸۳۳ با موسه آشنا شد و این آشنایی در زندگی روحی و در آثار هنرمند جوان عمیقاً تأثیر گذاشت. مناسبات دوستانه‌ی آنان خیلی زود به روابط عاشقانه مبدل گردید. . . و قطع رابطه‌ی نهایی به سال ۱۸۳۵ روی داد.» (ساندر،

۱۳۷۹: ۲)

موسه در مجموعه اشعار «شب‌ها» که منظومه‌ای عاشقانه است، داستان عشق ناکام خود با ژرژ ساند و دیگر معشوقه‌هایش را تعریف می‌کند. شکست در عشق‌های نافرجام در روح و جان شاعر، تأثیری عمیق داشت و او را به نگارش اشعار عاشقانه واداشت؛ کما این که بی‌تأثیر از مکتب رمانتی‌سیسم حاکم بر آن دوره نبود. در شعر «شب ماه مه» از گریه‌ها، ناامیدی و افسردگی‌اش به سبب از دست دادن معشوقه‌اش می‌نویسد. او با ترتیب دادن نوعی گفتگو میان «شاعر» و «الهام» به مسائل عاشقانه و عالم دلدادگی پرداخته است. از ورای سخنان «الهام» نشان می‌دهد که از دوری معشوق زمینی‌اش چقدر رنج می‌برد و می‌نالد:

«الهام: بیا، دوست من! بیا و کنارم بنشین؛ زیرا خوب می‌بینم که رنج می‌بری و می‌نالی. می‌بینم که غمی پنهان روح را آزار می‌دهد و به فغان وامی‌دارد. می‌بینم که غم عشقی به سراغ تو آمده، از آن عشق‌های زمینی که سایه‌ای از لذت و شبحی از خوشبختی بیش نیستند.» (شفا، ۱۳۳۲: ۵)

در «شب ماه اکتبر» از خیانت دلدادده‌اش و رنج ناشی از آن می‌گوید. شبی که در آن تا سحر، چشم‌انتظار معشوق خود نشست؛ خواب به چشمش نیامد؛ گریست؛ اما در نهایت او زمانی آمد که بسیار دیر شده بود و شاعر برای اولین بار در زندگی خود، طعم تلخ خیانت را چشید. او از خلال این گفتگوی خیالی ما را با عشق افسانه‌ای آشنا می‌کند و با خیال‌پردازی بسیار زیبایی همراه با تصویرآفرینی خود به توصیف عشق و حالات روحی‌اش می‌پردازد:

«شاعر: اگر امروز بخواهم از رنج خود با تو سخن گویم، درست نمی‌دانم که بر این رنج دل چه نامی می‌توانم داد؟ آن را عشق بنامم یا جنون، غرور یا تجربه؟ [...] می‌خواهم برای شما حکایت کنم که یک زن تا چه اندازه می‌تواند رنج دهد و آزار رساند. [...] هنگامی که زنگ ساعت دیواری از فرا رسیدن وقت معهود خبر داد به خویش لرزیدم؛ زیرا معشوقه‌ی من نیامده بود و اثری نیز از او پیدا نبود. [...] شرم بر تو باد، ای زنی که نخستین بار راز خیانت را به من آموختی.» (همان، ۲۷)

نادرپور در قطعه‌ی «برگ و باد»، چنان از دوری و فراق عشقش می‌نالد که گرفتار ترس و وحشت می‌شود و حتی زندگی‌اش را بسان مردن می‌داند؛ همان طور که موسه از ناامیدی از دست دادن معشوقه‌اش با الهام سخن می‌گوید. دنیای شاعر با وجود این زن، شروع و با نبودش خاتمه می‌یابد و نام مرگ را بر زیستن بدون او می‌گذارد؛ همان طور که نبود معشوقه‌ی موسه (شب ماه مه) او را به فغان وامی‌دارد. شاعر همچون موسه نمی‌تواند عشق همیشگی خود را فراموش کند و وجود او را مایه‌ی حیات می‌داند:

«چراغ شب تار من بودی ای زن!

دریغا که دیگر چراغی ندارم

[...]

جهان با تو آغاز شد نازنینا!

به هجر تو دانم که فرجام گیرد

مرا زیستن بی تو نامی ندارد

مگر مرگ من، زندگی نام گیرد.» (نادرپور، ۱۳۵۶: ۴۷-۴۶)

نادرپور که پیرو مکتب رمانتی‌سیسم بود، نیز بسان موسه، بسیار از معشوق خود می‌گوید. «عشق و ارتباط‌های زمینی و جسمانی و فاصله گرفتن از عشق‌های آسمانی و عرفانی در رأس توجهات این مکتب قرار دارد.» (محسنی و نصرالله‌پور، ۱۳۹۶: ۹۷)؛ او بارها از معشوق خود دل می‌کند، بر او عصیان می‌کند و حتی هشدار می‌دهد! او دیگر می‌خواهد از عشقش نسبت به آن معشوق چشم‌پوشی کند؛ اما باز هم ترس از آن دارد که عشق به او دیوانه‌اش کند. او عیناً بسان موسه از عشقش دل آزرده است؛ همان‌طور که موسه در «شب ماه اکتبر» تا سحر، منتظر معشوقه‌اش ماند، در پایان با خیانت او روبه‌رو شد و او را لایق شرمسار بودن دانست. شاعر نیز در پایان شعر «بت تراش» هشدار می‌دهد که او را هم مثل بتی می‌شکند و مانند موسه، چنین کسی را فقط مایه‌ی درد و رنجش می‌داند و می‌خواهد او را از بین ببرد و فراموش کند:

«هشدار! زان که در پس این پرده‌ی نیاز

آن بت تراش بلهوس چشم بسته‌ام

یک شب که خشم عشق تو دیوانه‌ام کند

بینند سایه‌ها که تورا هم شکسته‌ام.» (نادرپور، ۱۳۳۷: ۱۶۰)

۳-۴- طبیعت

یکی از تصاویر رایج در رمانتی‌سیسم، طبیعت است. شاید یکی از دلایل انتخاب این مؤلفه به وسیله‌ی نویسندگانی رمانتیک، این است که طبیعت را الهام‌بخش خود می‌داند و از طریق آن به توصیف احساسات خود می‌پردازد؛ موضوع و روشی که چندان باب میل نویسندگان کلاسیک نبود. «رمانتیسم، شیوه یا مکتبی است که احساسات بر عقل غالب است، حزن و اندوه بر شادی چیره است، نویسندگان از ماشین و شهر و آهن به ستوه آمده‌اند و خیال زندگی آرام و پاک روستایی را در سر می‌پرورند. شعر ساده و صمیمانه را بر فاضلان و دشوار ترجیح می‌دهند. طبیعت را نشانه‌ی الهام می‌دانند و نشانه‌ی امر مطلق و با نگاه فردی خود آن را تصویر می‌کردند.» (جمشیدیان، ۱۳۸۵: ۹۵)؛ شاعر رمانتیک دائماً در حال فرار از زمان است و حسرت دوران‌های گذشته را می‌خورد. او، طبیعت را مأمنی برای در امان ماندن از گذر زمان می‌داند؛ پس به عنوان راهکار به دل طبیعت می‌رود و آن را مایه‌ی الهام خود می‌داند. «همدلی و یگانگی انسان با طبیعت از اصول بنیادین هنر رمانتیک است. شاعر رمانتیک، طبیعت را توصیف نمی‌کند؛ بلکه درک درون‌گرایانه‌ی آن را می‌کند و با احساس خود اشیا و پدیده‌ها را تعبیر می‌کند.» (فتوحی، ۱۳۸۶:

ذهن شاعر رمانتیک به سوی شب، شامگاه، و یا حتی ماورای طبیعت کشیده می‌شود. برای موسه، «شب» یکی از اساسی‌ترین تصویرهاست؛ همان‌طور که چهار شعر اصلی خود را با عنوان «شب ماه مه»، «شب ماه اکتبر»، «شب ماه اوت» و «شب ماه دسامبر» سروده است و اسم این منظومه را «شب‌ها» نامیده است. پیشتر گفتیم که منظومه‌ی «شب‌ها» عاشقانه است؛ اما نه کاملاً! در واقع عشق، موضوعی است در پس چند تصویر ذهنی دیگر شاعر، مانند طبیعت که از آن برای بیان درد و رنج‌هایش سخن می‌راند. «انسان رمانتیک، سعادت را که زن از وی دریغ می‌دارد، در آغوش طبیعت جستجو می‌کند [...] و طبیعت، مایه‌ی دلگرمی و آرامش شاعر است.» (برونل و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹)

موسه در بیتی از شعر «شب ماه اوت»، تصویری از «شب» و «ظلمات» و «فروغی نیم‌رنگ» می‌دهد که لذت‌بخش است و در آن، عشقی پاک بین او و الهام شکل می‌گیرد؛ شب به عنوان تصویری از طبیعت برای موسه، تداعیگر آرامش وجودی اوست:

«الهام: در تاریکی شبی ظلمانی به دنبال فروغی نیم‌رنگ و مبهم رفته بودی؛ اما از همه‌ی لذت‌ها و کامروایی‌ها جز آن که عشق پاک و دلپذیر ما را با دیده‌ی تحقیر بنگری، حاصلی نیاوردی.» (شفا، ۱۳۳۲: ۲۰)

موسه در شعر «شب ماه مه» در کنار تصویر «تاریکی»، حتی «جنگل» و «گل و گیاه» را هم مایه‌ی رؤیایپردازی‌های خود می‌داند؛ همان‌طور که پناه بردن به طبیعت، مایه دلگرمی‌اش است، این تصاویر برای لحظه‌ای او را در عالم رؤیا می‌برد، آرزو می‌کرد که ای کاش این گونه طبیعت، توأمان با همراهی یار واقعی بود؛ زیرا که بودن در طبیعت و در کنار معشوق، سبب آرامشش بود؛ اما متأسفانه در خیال و رؤیا سیر می‌کرد و این لحظات خوش دوامی نیاورد و خیلی زود تمام شد:

«شاعر: چقدر دره تاریک است، یک لحظه چنین پنداشتم که در بالای درختان جنگل، هیکلی سپید در حرکت است که از میان چمن‌ها برآمده است و بر روی گیاهان پرگل می‌خرامد؛ اما آنچه پنداشتم رؤیایی بیش نبود که خیلی زود از میان رفت.» (شفا، ۱۳۳۲: ۲)

رمانتیسیسم در ایران در پی آشفتگی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به وجود آمده بود؛ هنرمند رمانتیک که از این اوضاع ناراضی بود به دنبال راهی برای بازگشت به گذشته بود. این بازگشت نوستالژیک به گذشته در اشعار نادرپور با درون‌مایه‌ی طبیعت‌گرایی همراه بود و در چندین شعر به شکل توصیف‌های ستایش‌گرانه‌ی طبیعت نمود پیدا کرد.

او، آسودگی خود را در بازگشت به زندگی روستایی و دوری از شهرنشینی می‌دید؛ همان‌طور که رمانتیک‌ها از تجملات زندگی شهری متنفر بودند و در پی بازگشت به طبیعتی بکر و دست‌نخورده بودند. «جنبه‌ی دیگر طبیعت‌گرایی رمانتیک‌ها در ستایش روستا و زندگی ساده و بی‌غل‌وغش روستا نمایان

می‌شود. در تلقی رمانتیک‌ها، روستا، مظهر زندگی ابتدایی انسان، صفا و مهربانی محسوب می‌شود. با این اوصاف، زندگی روستایی، نقطه‌ی مقابل زندگی شهری است که سرشار از زرق و برق و تصنع، نیرنگ و فریب است.» (خلیلی و دلارامی، ۱۳۸۹: ۳۸)

در این شعر به نام «آینده‌ای در گذشته»، همان طور که از اسمش بر می‌آید، شاعر به دنبال زندگی ساده و صمیمی روستایی گذشته‌هاست و آینده را در خوشی‌های بازایی آن می‌بیند. او همانند موسه، همان طور که در شعر «شب ماه اوت» می‌گوید، بودن در طبیعت را لذت‌بخش، سرشار از پاکی و تازگی و مایه‌ی آرامش می‌داند:

«بوی صبح آسمان دهکده

با ملخ‌ها و کبوترهای او

بوی شیر تازه و بوی علف

بوی سنجدها و دخترهای او

[...]

بوی هرم آفتاب و بوی سنگ

بوی رگبار غروب و بوی گل

بوی چای عصر و بوی زعفران

بوی نان شیرمال و بوی هل» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۴۷۱)

در اشعار رمانتیک، توصیف طبیعت فقط نمود بیرونی پیدا نمی‌کند و با عواطف و احساسات انسانی در ارتباط است؛ «از این رو، حالات و خصوصیات طبیعت، همانند روحیات انسانی، متنوع و متغیر است.» (خلیلی و دلارامی، ۱۳۸۹: ۴۰)؛ در اشعار نادرپور هم به همین شکل است که در زمان شور و شادی و یا حزن و اندوه، طبیعت هم همان حالات را انعکاس می‌دهد. او نه تنها به «زمین»، «درخت»، «جوانه» و «نسیم بهار» اشاره می‌کند؛ بلکه بسان موسه، صحبت از عشق را هم چاشنی توصیفش از زیبایی شروع بهار و جوانه زدن درخت‌ها و آواز گنجشک‌ها می‌کند؛ همان طور که موسه در شعر «شب ماه مه» از دیدن عشقش در خیال خود در پس تاریکی و جنگل و درخت‌ها می‌گوید. نادرپور در قطعه‌ی «تشنگی»، این گونه عشق و عواطف درونی‌اش را ابراز می‌کند:

«چابک‌تر از نسیم، دو گنجشک خردسال از لانه پر زدند

وز بیم آن که بر تن هریک زیان رسد از هم گسیختند

اما دوباره سایه بر آن شاخه ریختند

زیرا همان دمی که کف پای هر دو را

نیش جوانه سوخت

در قلب هر دو عشق نخستین جوانه زد. (همان، ۲۳۹-۲۳۸)

۳-۵- مرگ اندیشی

انسان، همیشه ترس از مرگ دارد؛ اما این سفری است اجباری! شاعر با سخن گفتن از مضمون مرگ، واقعیتی انکارناپذیر در زندگی انسان‌ها را به تصویر می‌کشد؛ زیرا که مرگ پس از مؤلفه‌ی عشق در مکتب رماتیسیسم، پرکاربردترین اندیشه است. «شاعران رمانتیک اروپایی، آن چنان از مرگ، نابودی، ملالت و گورستان‌ها سخن گفته‌اند که این نوع اشعار به نام مکتب شعر گورستان معروف شد.» (جعفری، ۱۳۷۸: ۸۵)؛ شاعران رمانتیک به دلایل مختلف از جمله درد و رنج تنهایی، ترس از ناکامی در عشق، فضای جامعه و ناامیدی به مرگ می‌اندیشند و به همین علت گاهی اوقات مشتاقانه در انتظار مرگ هستند.

موسه در شعر «مادام لمارکیز»، بسیار پریشان‌خاطر است و از معشوق خود می‌خواهد کنارش بماند تا لحظه‌ی مرگشان فرارسد. او که احتمال می‌دهد عشقش را برای چندمین بار در زندگی‌اش از دست بدهد، مرگ را بر آن ترجیح می‌دهد و می‌خواهد آن را زود هنگام ببیند. در این شعر او حاضر است مرگ به سراغش بیاید؛ اما در کنار معشوقه‌اش بماند:

«اصلاً بیا آن قدر به همین حال در بستر من بمانیم تا ساعت مرگ هر دو فرا رسد. همین جا بمانیم، شاید ستاره ولگرد که عاقلان این قدر دورادور از آن می‌ترسند، دنیا را همراه خود ببرد.» (شفا، ۱۳۳۲: ۵۷)

نادرپور نیز مانند موسه در شعر «گهواره‌ای در تیرگی»، همواره به دنبال مرگ می‌گردد و می‌خواهد که به زندگی‌اش پایان دهد. او با اشعار یاس‌آلود و تلخ خود مدام بر این اندیشه تأکید می‌کند و پایان زندگی خود را به شکل دار زدن تصور می‌کند و می‌خواهد که مرگ، هرچه زودتر به سراغش بیاید و این اتفاق را رقم بزند. او از این حیث که مدام آشفته‌خاطر است و خواستار مرگ، بسیار به موسه، شبیه است و بالطبع شعر حاضر با شعر «مادام لمارکیز» مطابقت دارد:

«اما کجاست مرگ - که مانند دار کاج -

داری بپا کند

وز ریسمان دار

در بین آسمان و زمینم رها کند

تا دست‌های باد

در تیرگی تکان دهد این گهواره را» (نادرپور، ۱۳۵۶: ۵۴)

گاهی نیز مرگ اندیشی و تیره‌بینی، ریشه در بینش و روح نویسنده دارد و احساسی فردی و شخصی است و بیشتر نشان‌دهنده‌ی ترس او از پیری و گذر زمان است؛ بدین جهت او همواره نه از روی اشتیاق از

مرگ دم می‌زند. او در بسیاری از اشعارش از زودگذر بودن عمر و ترس از زمان نیز می‌گوید؛ مضمونی که بسیار در اشعار رمانتیک به ویژه اشعار موسه دیده می‌شود. او با اشتیاق از مرگ دم نمی‌زند، فقط آن را راه چاره‌ای برای رهایی از غم و اندوه‌ها، شکست‌ها و ناکامی‌ها می‌داند؛ همان طور که موسه نه این که واقعاً مرگ را بخواهد؛ بلکه برای از دست ندادن معشوقه‌اش، راهی جز انتظار مرگ نمی‌بیند. او همچون موسه به جهت از دست ندادن زمان (و بودن در کنار معشوق)، آن قدر منتظر می‌ماند تا نهایتاً به پیری برسد و مرگش فرارسد. او، پیری و ناتوانی را همچون کرکسی که می‌درد، نابودکننده و ازین‌برنده‌ی زندگی خود می‌داند و چاره‌ای ندارد جز این که گذر زمان و فرارسیدن پیری را بپذیرد و پس از آن، خود را تسلیم مرگ کند. در قطعه‌ی «دزد آتش»، این چنین از مرگ می‌گوید:

«بر دل من، آرزوی مرگ، حرام است

گرچه به جز مرگ، چاره‌ی دگرم نیست

بر سرم ای سرنوشت! کرکس پیری است

طعمه‌ی او غیر پاره‌ی جگرم نیست» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۲۳۱)

۳-۶- بیماری قرن

آلفرد دو موسه می‌گوید: «باید هذیان گفت.» (سیدحسینی، ۱۳۷۶: ۱۰۶). همین یک جمله‌ی کوتاه به وضوح، بیماری رمانتی‌سیسم را نشان می‌دهد. بخشی از این حقیقت که نویسندگان رمانتیک، محصور در وهم و خیال خود بودند و گاهی بر اثر استعمال دارو، هذیان‌گویی می‌کردند، تصویر بیماری قرن و جامعه‌ی دردآلود قرن نوزدهم را نشان می‌دهد؛ آن‌ها، سعی و تلاش برای برطرف کردن مشکلات جامعه را بیهوده می‌انگاشتند و امیدهای جوانی خود را سرکوب شده می‌دانستند. آن‌ها از انقلاب، تصویری دیگر داشتند؛ ولیکن انقلاب در مسیری که می‌باید حرکت نکرد و شاید بتوان گفت همین امر بعضاً آن‌ها را به انزوا کشید و دچار افسردگی کرد. نتیجه، آن که روح نویسنده‌ی رمانتیک، بیمار شد و آن قدر در خیال و وهم فرورفت که از واقعیات دور گشت. این چنین بود که از عقل که پایه‌ی مکتب کلاسیسیسم بود، دور شد و به احساس روی آورد. این حبس شدن در اوهام و تخیلات نتیجه‌ای جز اندیشیدن به مرگ برای او نداشت.

میان بیماری قرن و مرگ‌اندیشی، ارتباطی نزدیک است و می‌توان گفت علت و معلول یکدیگرند. نویسنده‌ی رمانتیک، ناامید از جامعه و افسرده دائماً به دنبال راهی برای نجات خود است و از این جهت کارش به جنون، خودکشی و در نهایت مرگ می‌کشد. آلفرد دو موسه در معروف‌ترین مجموعه‌اشعارش به نام «شب‌ها» از نگرانی و ناامیدی از جامعه و ترسش از زمان با میل و اشتیاق در رابطه با مرگ می‌گوید.

او در شعر «شب ماه دسامبر» که بسیار خسته از کشور خود و زندگی است، آشکارا از مظاهر تمدن جدید بیزاری می‌جوید و به دنبال راهی برای تجدید حیات و یا مرگ است و این گونه می‌گوید:

«بعدها، وقتی که از فرط رنج (آلام زندگی و پیشرفت) خسته شدم و برای آن که زندگی از سر گیرم یا برای آن که این زندگی را به پایان برم، در صدد ترک خاک فرانسه برآمدم و قصد سفر کردم تا مگر در سرزمین‌هایی دیگر جستجوی اندکی امید کنم.» (شفا، ۱۳۳۲: ۱۳)

شاعر رمانتیک، وقتی احساس ناامیدی، بی‌اعتمادی، تنهایی، نگرانی و خستگی از اطرافیانش، اوضاع و شرایط بد سیاسی و اجتماعی داشته باشد و هرگونه تشویش و اضطرابی در زندگی‌اش رخ دهد، می‌پندارد که پناهگاهی جز مرگ ندارد. نادرپور به همین حیث می‌پنداشت بعد از کودتای ۱۳۲۰ جامعه در مسیری درست حرکت خواهد کرد؛ اما اوضاع را آشفته‌تر از قبل دید. او همانند شاعر فرانسوی در مواجهه با ناکامی‌ها و خراب شدن آمل و آرزوهایش در جامعه به واسطه‌ی قوانین حاکم بر آن به «بیماری قرن» مبتلا شده و چاره‌ی کار را فرورفتن در خیال و اوهام و یا نهایتاً رهایی و مرگ می‌داند. او به خاطر شکست‌هایش در زندگی اجتماعی، می‌خواهد از دنیا فرار کند و رها شود؛ و چون هیچ‌امیدی به آینده‌ای روشن ندارد، دائماً به مرگ می‌اندیشد. او در قطعه‌ی شعر «سفر کرده» انتظار مرگ را می‌کشد:

«ای مرگ! ای سپیده‌دم دور!

بر این شب سیاه فروتاب

تنها در انتظار تو هستم

بشتاب، ای نیامده! بشتاب» (نادرپور، ۱۳۸۲: ۱۸۴)

۴- نتیجه‌گیری

بررسی انجام‌شده در مقاله‌ی حاضر نشان می‌دهد که هر دو شاعر، موسه و نادرپور، اشعاری با درون‌مایه‌ی رمانتیک و با مؤلفه‌های مشترک برگرفته از این مکتب، سروده‌اند. آنچه که در کلیت اشعار این دو شاعر دیده می‌شود، حاکی از بیان احوالات و احساسات درونی‌شان است. هر دو شاعر، دردها و احساسات قلبی مشترکی را توصیف می‌کنند که با بررسی جزئی‌تر و مقایسه‌ی همانندی‌های اشعارشان به کارگیری مضامینی مشترک همچون تنهایی، عشق، طبیعت، مرگ و بیماری قرن دیده می‌شود. با توجه به این که ابتدا، مکتب رمانتیسیسم در فرانسه و سپس در ایران پدیدار شد، این گونه استنباط می‌شود که نادرپور از مکتب رمانتیسیسم و همچنین از اشعار موسه به عنوان یکی از رمانتیک‌ترین شاعران عصر خود بهره برده است. هر دو شاعر، غم و اندوه و تنهایی خود را به شیوه‌ای رمانتیک و شخصی بیان می‌دارند؛ هر دو گاهی از تنهایی رنج می‌برند و از زندگی ناامید می‌شوند؛ گاهی به صورت خیالی با خود و یا همزادی صحبت می‌کنند و گاهی نیز آن را به هر کس و هر چیز دیگری ترجیح می‌دهند. تجربه‌های عاشقانه‌ی خویش را با

احساساتی عمیق بازگو می‌کنند و عشق به معشوق خود را بعضاً با بغض و کینه و از روی خشم و گاهی جدایی از معشوق را مساوی با مرگ می‌دانند. طبیعت را پناهگاهی امن و پر از آرامش می‌یابند و در کنار آن، در خیالاتشان خود را همراه معشوق و سرخوش از هوای تازه و به دور از شهر و آشوبش در نهایت سعادت و آسودگی می‌پندارند. مرگ‌اندیشی این دو شاعر، متأثر از رویدادهای تلخ زندگی آن‌ها، از دست دادن معشوق، تنهایی و یا به سبب ترس از زمان بوده است. در نهایت با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند، بیماری قرن، گریبانگیر هردوی آن‌ها بوده است که در نتیجه، سرخورده و ناامید از جامعه‌ی مادّی‌گرا به دنبال راه نجات بودند که همانا بیماری روحی و اندیشیدن به مرگ است. بر اساس مطالب ارائه‌شده در مقاله‌ی حاضر در یک نگاه تطبیقی و با بررسی مضامین، تخیل و افکار مشترک بین اشعار این دو شاعر درمی‌یابیم که میزان الگوبرداری نادرپور از اشعار موسه به خصوص قطعات «شب‌ها» بسیار قابل توجه بوده است و او را تبدیل به یکی از شاعران موفق رمانتیک در ادبیات فارسی کرده است.

منابع

- آل بویه لنگرودی، عبدالعلی و فریبا مدبری. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی رمانتیسم در اشعار نادرپور و ابوالقاسم شابی». **فصل‌نامه‌ی لسان مبین**. س ۲، ش ۳. صص ۱-۲۷.
- اکرمی، میرجلیل و مسعود دهقانی. (۱۳۹۴). «نقد و بررسی ردپای شب‌های موسه در افسانه نیما». **پژوهش‌های ادبیات تطبیقی**. س ۳، ش ۱. صص ۲۷-۵۳.
- برونل، پیر؛ ایون بلانژه؛ میشل تروفه؛ فیلیپ سلیه؛ دانیل کوتی. (۱۳۸۸). **تاریخ ادبیات فرانسه؛ قرن نوزدهم**. ترجمه‌ی ضیاءالدین دهشیری. ج ۴. چ ۴. تهران: سمت.
- تسلیمی، علی. (۱۳۹۶). **پژوهشی انتقادی، کاربردی در مکتب‌های ادبی**. چ ۱. تهران: آمن.
- ثروت، منصور. (۱۳۸۲). «مکتب رمانتیسم». **مجله‌ی پیک نور**. س ۱، ش ۲. صص ۴۰-۵۸.
- جعفری، مسعود. (۱۳۷۸). **سیر رمانتیسم در اروپا**. چ ۱. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۸۶). **سیر رمانتیسم در ایران، از مشروطه تا نیما**. چ ۱. تهران: نشر مرکز.
- جمشیدیان، همایون. (۱۳۸۵)، «جلوه‌های رمانتیسم در سه مجموعه نخست شعر نادرپور». **مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم**. س ۱، ش ۲. صص ۹۳-۱۰۷.
- خلیلی جهان‌تیغ، مریم و علی دلارامی. (۱۳۸۹). «برخی از معانی رمانتیستی در شعر نادرپور». **پژوهش‌نامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان**. س ۸، ش ۱۴. صص ۲۷-۵۲.
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه. (۱۳۹۱). «تأثیر و نفوذ رمانتیک هوگو، موسه و لامارتین بر افسانه‌ی نیما». **پژوهش‌نامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان**. س ۱۰، ش ۱۹. صص ۵۵-۷۶.

- زرقانی، سیدمهدی. (۱۳۹۴). **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**. چ ۱. تهران: پازند.
- زیرک ساز، کیطور؛ اسماعیل آذر؛ فرهاد طهماسبی؛ عبدالحسین فرزاد. (۱۳۹۷). «رمانتیسیسم، رئالیسم و سمبولیسم در شعر منوچهر آتشی». **پژوهش‌نامه‌ی مکتب‌های ادبی**. س ۲. ش ۴. صص ۹۶-۱۲۷.
- ساند، ژرژ. (۱۳۷۹). **دلدار و دل‌باخته**. ترجمه‌ی احمد سمیعی گیلانی. چ ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- سیدحسینی، رضا. (۱۳۷۶). **مکتب‌های ادبی**. ج ۱. چ ۱۱. تهران: نگاه.
- شفا، شجاع‌الدین. (۱۳۳۲). **بهترین اشعار، انتخاب و ترجمه از آثار مختلف موسه**. چ ۱. تهران: معرفت.
- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۹). **ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت**. چ ۱. تهران: توس.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۶). **بلاغت تصویر**. چ ۱. تهران: سخن.
- فلسفی، نصرالله. (۱۳۴۱). **اشعار منتخب از شاعران رمانتیک فرانسه**. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- محسنی، مرتضی و هاجر نصرالله‌پور. (۱۳۹۶). «فرانمودهای رمانتیسیسم عاشقانه و اجتماعی در اشعار نیما یوشیج و بدرالشاکر السیاب». **پژوهش‌نامه‌ی مکتب‌های ادبی**. س ۱. ش ۲. صص ۹۷-۱۱۹.
- نادرپور، نادر. (۱۳۳۷). **شعر انگور**. چ ۲. تهران: مروارید.
- _____ (۱۳۵۶). **گیاه و سنگ نه، آتش**. چ ۲. تهران: مروارید.
- _____ (۱۳۸۲). **مجموعه‌ی اشعار**. چ ۲. تهران: نگاه.
- نادری، اسماعیل و لیلا اسداللهی. (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی رمانتیسم در اشعار نادرپور و بدرالشاکر السیاب». **کنگره‌ی ملی پژوهش‌های کاربردی علوم انسانی اسلامی گرگان**. س ۱. ش ۱. صص ۵۰۰-۵۲۰.
- نعمت، خلیل، (۱۳۹۱). «بررسی مقایسه‌ای عنصر تنهایی در اشعار نیما یوشیج و آلفرد دو موسه، شاعر رمانتیک فرانسوی». **اندیشه‌های ادبی**. س ۴. ش ۱۱. صص ۲۵-۳۶.
- ولک، رنه. (۱۳۸۸). **تاریخ نقد جدید**. ترجمه‌ی سعید ارباب شیرانی. چ ۲. چ ۳. تهران: نیلوفر.

-Barine, A. (1893). **Les grands écrivains français; Alfred De Musset**. Paris: Hachette .

-Milner, M. (1973). **Le Romantisme 1820-1843**. Paris: Arthaud .

-Musset, A. (1849). **Poésies Complètes**. Paris: Charpentier .

-Toesca, M. (1970). **Alfred de Musset ou l'amour de la mort**. Paris: Hachette .